

عشقی  
سیمای نجیب یک آنارشیت

# عشقی

## سیمای نجیب یک آنارشویست

نویسنده  
محمد قائد



تشریح  
تهران  
۱۳۹۴

---

سرشناسه:	قائد شرفی، محمد، ۱۳۲۹-.
عنوان و پدیدآور:	عشقی: سیمای نجیب یک آنارشویست؛ محمد قائد.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۲۸۸ ص. مصور.
شابک:	ISBN 978-964-209-239-4
یادداشت:	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
یادداشت:	صفحه عنوان به انگلیسی:
یادداشت:	<i>M. Ghaed. Eshghi: Portrait of an Anarchist's Innocence</i>
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع:	عشقی، محمدرضا بن ابوالقاسم، ۱۳۱۲-۱۳۴۳ ق. — نقد و تفسیر.
موضوع:	شعر فارسی — قرن ۱۴ — تاریخ و نقد.
موضوع:	روشنفکران — ایران — قرن ۱۴.
موضوع:	ایران — تاریخ — قرن ۱۴.
رده بندی کنگره:	۱۳۹۴ ع ۵ / ق ۷۷۷۷ PIR
رده بندی دیویی:	۸۱۶ / ۶
شماره ی کتابخانه ی ملی:	۴۰۰۴۰۵۷

---

## فهرست

- ۷ یادداشت بر چاپ سوم
- ۹ یادداشت بر ویراست دوم
- ۱۱ پیش درآمد
- ۱۳ **پیشگفتار: نقد سیر اندیشه به عنوان ماجرای زندگی**  
نگاهی به شرایط ایران در روزگار عشقی و وقایع مهم عصر او ۲۷
- ۳۳ **فصل اول: در صحنه پیکار اجتماعی**  
تجربه‌های نوجوانی ۳۳. سفر و مهاجرت ۳۴. بر صحنه تئاتر ۴۴
- ۵۹ **فصل دوم: جهان بینی و اندیشه سیاسی**  
نگاه به گذشته و درک از تاریخ ۵۹. تصور از توده، حکومت و قدرت اجتماعی ۶۴. عید خون: کشتار بزرگ در سیزده به در ۷۱.  
نظریه 'شکست' مشروطیت ۸۳. فراخوان انقلاب دائم ۸۹.  
داستان 'به مشروطه رسیدگان' ۱۰۰
- ۱۰۳ **فصل سوم: پاره‌ای عقاید و احساس‌ها**  
در دفاع از حقوق زنان ۱۰۳. طبیعت، دهر و آسمان ۱۰۹. هجو و مدح ۱۱۲. علقه‌های نهانی، جدل‌های آشکار ۱۲۳
- ۱۳۱ **فصل چهارم: ارزش ادبی**  
نوگرایی و تجدد در ادبیات ۱۳۴. گام بلند به پیش ۱۳۹

### عشقی سیمای نجیب یک آنارشست

نویسنده	محمد قاندر
چاپ اول	زمستان ۱۳۹۴
تیراژ	۱۵۰۰ نسخه
مدیر هنری	حسین سجادی
لیتوگرافی	گرافیک‌گستر
چاپ جلد	صنوبر
چاپ متن و صحافی	سپیدار
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۲۳۹
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.	



نشرماه

## یادداشت بر چاپ سوم

اصطلاح 'از چیزی رنج بردن' را کسانی دلبخواهی به کار می‌برند: فلان شهر از کمبود برق، مملکت از تورم شدید و انسان معاصر از سرگستگی رنج می‌برد — حتی شنیده شده سالاد از کمبود فلفل رنج ببرد. همین‌طور فعل ترکیبی 'اجازه‌دادن': اجازه ندهیم پرندگان در زمستان بمیرند؛ نباید اجازه داد تسمایلات ارتجاعی بر نیروی ترقیخواهی پیروز شود، و غیره.

اگر کتابی که در دست دارید اجازه داشته باشد از چیزی رنج ببرد، کمبود نسخ است: از سال ۷۷ تنها دو بار چاپ شده و به دست بسیاری خوانندگان بالقوه نرسیده است. برای کاستن از آن رنج، نگارنده اجازه داد تصویر متن کتاب روی سایت ظاهر شود. اما متنی چند صد صفحه‌ای با شماری قابل توجه شعر و پانوشته و شعر در پانوشته، نیاز به تأملی بیش از مرور در مانیتور دارد. امید که ناشر جدید کتاب اجازه ندهد رنج خواننده بالقوه و مؤلف ادامه یابد.

عشقی حضورش در صحنه فعالیت‌های اجتماعی بسیار کوتاه بود. خیالپردازی در این باره که اگر دهه‌های بعدی را تجربه می‌کرد طرز فکرش چگونه تغییر می‌یافت، نتیجه‌ای مشخص به دست نمی‌دهد، اما ادامه آن طرز فکر در وقایع بعدی جامعه ایران قابل تشخیص است. گرچه فرصت نیافت مبانی نظری محکمی برای احساسات سیاسی خویش بیابد یا پیروراند، دست‌کم بر این نکته توافق وجود دارد که نام او جایگاهش را در میان روشنفکران و ترقیخواهان ایران ابتدای قرن حفظ کرده است. کسی حتی شبیه او سراغ نداریم که تنها با سه چهار سال حضور برق‌آسا در صحنه ادبیات و اجتماع، در آن فهرست جای گرفته و مانده باشد. ماندگاری‌اش به سبب فوران قریحه سرشار، روحیه‌ای دستخوش ادوار شور-افسردگی و البته مرگ زود هنگامش در بزنگاه پرتنش تغییر سلطنت بود.

۱۴۹ فصل پنجم: مانیفست و بیانیه در قالب داستان منظوم  
ادبیات به عنوان ابزار تهییج توده ۱۶۶

۱۷۹ فصل ششم: تجربه روزنامه‌نگاری  
میراث روزنامه‌نگاری صدر مشروطیت ۱۷۹. دوشنبه این ماه، چهارشنبه ماه بعد ۱۸۳. غزل خداحافظی ۲۰۴

۲۲۹ پایان سخن

۲۴۱ ضمیمه ۱  
نامه به بانوی ناشناس ۲۴۱. مقدمه «افسانه» ۲۴۳. نامه‌هایی به عشقی ۲۴۵

۲۵۱ ضمیمه ۲  
قتل شاعر جوان، ملک‌الشعراء بهار ۲۵۱. قتل عشقی، روزنامه مرد امروز ۲۵۵. سعید نفیسی ۲۶۱. بازیگران عصر طلایی، ابراهیم خواجه‌نوری ۲۶۵. انعکاس جمهوری، حسین مکی ۲۶۷. خبر روزنامه ایران ۲۶۹. نامه مدیران جراید منتسب به گروه اقلیت مجلس ۲۷۰

۲۷۳ تصویرها  
۲۸۱ نمایه

در چاپ دوم، پانوشته‌ها را از انتهای فصل‌ها یکسره به پای صفحه آوردم تا از نظر دور نمانند. پانویس یا پانوشته نزد بیشتر خوانندگان حاشیه و حتی اضافات تلقی می‌شود؛ اما در این متن توضیح پایین صفحه گاه مکمل سطرهای بالا، و گاه مطلبی است مستقل که برای قطع‌نشدن جریان بحث به این شکل درج شده، نه چون اهمیت کمتری دارد.

در این چاپ کوشیده‌ام تعداد بیشتری از آن مطالب مکمل را، هم برای زیبایی بصری و یکدست‌ترشدن صفحات و هم به امید توجه بیشتر از سوی خواننده، تا آنجا که تداوم بحث را بر هم نزند وارد متن کنم. «مانیفست و بیانیه در قالب داستان منظوم» هم، که پیش‌تر نیمی از فصل «ارزش ادبی» بود، مستقل شده است.

از یاران و خوانندگانی که این متن به لطف آنها ویراسته‌تر شده سپاسگزارم.

م.ق.

دی‌ماه ۹۳

## یادداشت بر ویراست دوم

در چاپ دوم کتاب حاضر، پانویس‌ها، یادداشت‌ها و توضیحات دیگر از انتهای هر فصل به پایین صفحه انتقال یافته است. نگارنده کوشیده است برخی متن‌ها و گفته‌هایی را که در چاپ‌های مکرر دستخوش تحریف شده‌اند، از جمله مشروح مذاکرات مجلس شورا در آن سال‌ها را، از نخستین منبع و به شکل اولیه نقل کند. بنابراین یادداشت‌های این کتاب بحث اصلی را تکمیل می‌کند و بهتر است بی‌درنگ در دسترس باشد، چرا که بسیاری خوانندگان از مدام پس‌وپیش‌رفتن در کتابی که می‌خوانند استقبال نمی‌کنند. در این ویرایش، عنوان فرعی پیشگفتار به عنوان کتاب افزوده شد و آن بخش عنوانی جدید یافت.

نقد فکر و شخصیت و آثار میرزاده عشقی نقد جهان‌بینی و طرز فکری است که در سراسر سده گذشته در جامعه ایران رواج داشته است. این کتاب نه تقدیس یک شاعر، نه بزرگداشت یک متوفی، و نه سختگیری نسبت به مردی است که بسیاری از ایرانیان او را دوست دارند بی‌آن‌که به همان اندازه مشتاق خواندن آثارش باشند. عشقی چشم‌اندازی گسترده برای تأمل در کار جامعه و جهان در برابر می‌نهد. اگر حرکت این جامعه با همان آهنگ رشدی که در شخص او دیده می‌شود ادامه یافته بود، امروز بسیار به از این بودیم. نکته‌ای است درخور توجه که آثارش سال‌هاست مستقلاً تجدید چاپ نمی‌شود اما تحقیق درباره او را جدی می‌گیرند. عشقی شخصیت فراموش‌نشده غربی است که شیخ افکارش بر ذهن ملتی سایه افکنده و نوع عقایدش همه‌گیر است، اما گویی برای خود او جای چندانی نیست. آنچه در پی می‌آید کوششی است برای توضیح این‌که چرا.

مؤلف

## پیش درآمد

علاقه روزگار کودکی و نوجوانی نگارنده به نام و سروده‌های عشقی به‌مرور تبدیل به میل به بررسی انتقادی تر افکار و نوشته‌های او گشت، اما، مانند بسیاری برنامه‌های خرد و کلان دیگر در زندگی هرکسی، اجرای آن به تأخیر افتاد.

نوشتن این متن را به قصد نقادی در جهان‌بینی آنارشیستی و نیهیلیستی عشقی آغاز کردم و در همان خط پیش رفته‌ام. حین غور در مقاله‌ها و نوشته‌های آتشینش، گرچه انتقاد از جهان‌بینی او کاهش نیافت، علاقه‌ام به شخص او بیشتر شد. شخصیت عشقی به‌عنوان شاعر بر نثر پرشور او سایه‌ای پررنگ انداخته و با همه شهرت و هیجانی که پایان کار روزنامه‌نگاری‌اش ایجاد کرد و ظاهراً سبب مرگ او شد، به این جنبه از فعالیت او توجه دقیق و مستقیم چندانی نشده است. کوشیده‌ام این بخش نادیده‌مانده از شخصیت قلمی عشقی را به سیمای فرهنگی-سیاسی‌اش بازگردانم.

همراهی صمیمانه کارکنان کتابخانه ملی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و بخش‌های میکروفیلم آنها، به این نگارنده مجال داد تا علاوه بر منابع دیگر، اوراق زردشده و شکننده روزنامه عشقی و دیگر نشریات آن روزگار را مرور کند و کمک بزرگی بود در جهت مستندکردن مباحث و پرهیز از پاره‌ای اشتباه‌ها که سال‌هاست در نوشته‌های بسیاری مؤلفان تکرار می‌شود. در همین بررسی، تصویری تازه از کار عشقی به‌عنوان سردبیر و ناشر به دست آمد. منابع دست‌اول و قابل‌اتکا درباره عشقی فراوان نیست. امید که متن‌های دیگری در این زمینه لابه‌لای ستون‌های مطبوعات قدیمی کشف شود و اسناد منتشر نشده دیگری درباره او به دست آید تا بتوان به نتایجی تازه‌تر رسید.

با قدردانی از همفکری سودمند همه دوستانی که در نگارش این کتاب مشوق من بوده‌اند، از آقایان ابوالفضل نوتاج، منوچهر نوتاج و علی دهباشی که دسترسی

به منابعی کمیاب را برای نگارنده میسر کردند، از آقای فرخ امیرفریار که مرا به مآخذی تازه رهنمون شد، و از آقای حسین شهیدی که، پا در رکاب سفر، پیشنویس این کتاب را با دقت و علاقه خواند و پیشنهادهایی روشن‌گر در میان نهاد، صمیمانه سپاسگزارم.

محمد قائد

اسفند ۷۶

## پیشگفتار نقد سیر اندیشه به‌عنوان ماجرای زندگی

چندین خصوصیت شخصی و تاریخی سیمای میرزاده عشقی را از دیگر کسانی که در رده او بودند و به سرنوشتی کم‌و‌بیش شبیه او گرفتار آمدند متمایز می‌کند. نخست این‌که عشقی جوان مُرد. این از سویی جنبه جوانمرگی و شهادت را در تصویر او پررنگ‌تر می‌کند و از سویی خلوص جوانانه افکار و آثارش را در تضادی شدید با روحیاتی می‌نهد که از آنها به‌عنوان مصلحت‌اندیشی، عقل‌معاش، ضرورت‌های شغلی، دست‌کشیدن از مقاومت در نتیجه خستگی یا دلزدگی و، البته، مرحله تجربه‌اندوزی یاد می‌شود. عشقی ستیزه‌گر زیست، بی‌انعطاف ماند و آشتی‌ناپذیر مرد، حالتی که حفظ کردن آن طی سالیانِ دراز برای همه‌کس آسان نیست.

در وجه جسمانی، سیمایی داشت تداعی‌کننده اعتقاد و صداقت و یادآور چهره شاعران و نویسندگانی مانند صوراسرافیل، پوشکین، لرمانتوف؛ و از شاعر همعصرش، مایاکوفسکی، بسیار خوش‌سیماتر بود.<sup>۱</sup> در سلوک و رفتار، شیوه زیستی داشت از نوع قلندرمانی هنرمندانه و فقیرانه؛ و با قلمی سرکش به آرمانگرایی پرداخت و دیگران را تشویق به بلندپروازی و رؤیابرویی کرد. در محیطی که بددلی را از کودکی در مغز فرد حک می‌کنند و به او می‌آموزند که ادعای اخلاص را با تردید تلقی کند، عشقی بر این ایمان پای می‌فشرد که چیزی به‌عنوان حقیقت وجود دارد و انسان می‌تواند و باید در پی آن حقیقت ناب و متعالی برود. اما با این‌که معتقد به حقیقت غایی بود، بشر را ذاتاً پست و توده مردم

۱. عشقی "از زیبایی صوری هم‌بی‌بهره نبود". (مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، با تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، زوار، ۱۳۴۳، ج ۳، ص ۶۱۶) خوش‌عکس بود و در یکی از تک‌چهره‌هایش، با موی بلند و قلم در دست، بسیار شبیه تصویر شکسپیر به نظر می‌رسد، که احتمالاً تصادفی نیست و آن ژست و قیافه خواست خود اوست.

را رمه‌هایی دویا از جُهال آلت دست اهریمنانی از قبیل وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه می‌دانست. به زندگی عشق می‌ورزید، اما مرگ را نیز خود به خود واجد ارزش می‌دانست و آرزوی آن را می‌کرد و نوع بشر را زائد و سزاوار تحقیر می‌دانست. در یک جا برای موقعیت زنان از جنبه فرهنگی دل می‌سوزاند، اما در جاهای دیگر تلویحاً با این اعتقاد عوام همراه می‌شد که زنان جنس درجه‌دومند. انسجام‌بخشیدن به این ملغمه درهم و کلهکشان نابسامان افکار ضدونقیض به مجالی نیاز داشت که از او دریغ شد.

کار سیاسی نزد او نه سنجش سیاست‌های ممکن و استفاده از بهترین جنبه‌های آنها، یا حتی اجرای یک مرام معین، بلکه پای‌فشاردن بر جهان‌بینی مانوی تقابل خیر و شر بود. جامعه را نه کلیتی متفاوت از تک‌تک افراد و اجزای تشکیل‌دهنده آن، و حرکت اجتماعی را نه برآیند نیروهای فعال در آن و حاصل جمع و آمیزه منافع متضاد، بلکه آوردگاه خیر و شر می‌دید. در عین حال ملت را چیزی جدا از توده مردم می‌دانست: اولی ( «ایرانیان هوشیار» ) مقام والایی دارد، اما دومی ( «این قوم پولکی» ، «این خلق خر» ) سزاوار هر تحقیری است (و برای همین است که «من ز مردم این مملکت نیم خوشبین» ). فراتر از این، حتی برای تبیین مفهوم خیر و حمایت از انسان‌های نیک‌کردار هم وقت و نیروی زیادی صرف نمی‌کرد. تمامی تأکید و تکرار او بر نابودی شر بود، شری که عمدتاً نه تنها در کردار بلکه در نفس وجود اهریمنانی مانند قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله و بعدها سردار سپه تجسم می‌یافت. نهیب عشقی به مردم و به خوانندگان هشدار و آموزش و اخطار و دستورالعمل نبود؛ نعره‌های کرکننده کسی بود که فرارسیدن قریب‌الوقوع توفان آخرالزمان، ریشه‌کن‌شدن گیاهان هرزه خیانت و وطن‌فروشی و خشکیدن چاله‌های پر از گندابه فساد و دنائت را نوید می‌دهد. همچنان‌که در بحث مربوط به عیدخون خواهیم دید، لحن او در مواردی، بیش از هرکس، شبیه لحن پیامبری است شیطان‌ستیز و مجهز به الهامی از عالم بالا که از کوه پایین آمده و در آگاهاندن خلق از آنچه سروش غیبی به او ابلاغ کرده است لحظه‌ای درنگ روا نمی‌دارد.

این‌گونه تفکر آخرالزمانی، که خرده‌کاری و اصلاح‌گرایی و مشغول‌شدن به فهرستی از مسائل ریز و درشت و مشکلات حقیر را کنار می‌گذارد و مستقیماً به قلب سرفصل‌های عظیم خیر و شر و سیاه و سفید می‌زند، همواره در تفکر و در

روان‌شناسی اجتماعی بسیاری از مردم جهان جای داشته است: باید به قعر و به بطن پرداخت، و تا همه‌چیز ویران نشود، آبادی ناممکن است. در اصطلاح سیاسی دو قرن گذشته، به این گونه جهان‌بینی آنارشیزم گفته‌اند: نابودکردن همه‌چیز و محو هر اقتدار و محدودیتی به امید بازسازی همه‌چیز در شکلی مستعالی در آینده‌ای نامعلوم.<sup>۲</sup> عشقی تفکری را که پیش از او هم وجود داشت گرفت و آن را بدون مبنای نظری محکم و تعاریف دقیق تکرار کرد و می‌توان گفت در جامعه ایران قوت بخشید و جا انداخت. در فصل دوم می‌کوشیم نشان بدهیم عقاید او نه از نوع انقلاب به معنای نوین آن، یعنی معنایی که از انقلاب فرانسه به بعد یافت، بلکه از جنس آنارشیزم و نیهیلیسم است (در زمان اقامتش در استانبول در قصیده‌ای سرود: «بشر یک لکه ننگی است اندر صفحه گیتی/ سزد پاک ای زمین زین دم‌بریده جانور گردی» ).<sup>۳</sup>

۲. anarchism: «آنارخوس [an archos]، اصل یونانی این واژه، صرفاً به معنی 'بدون حاکم' است و از این رو پیداست که آنارشی را می‌توان در سیاق کلی هم در معنای منفی فقدان حکومت و هم در معنای مثبت آن به‌کار برد، زیرا حفظ نظم مستلزم وجود حکومت نیست.» (وودکاک، جرج، آنارشیزم، ترجمه هرمز عبداللهی، معین، ۱۳۶۸، ص ۱۳)

۳. «آنارشیزم، همانند هر مرام دیگری که در پی آرمانشهر باشد، در وهله نخست انتقادی است از ترتیبات اجتماعی کنونی، و در درجه بعد طرحی است برای آینده‌ای بی‌مسئله. مثلاً این اصل [آنارشیزم] را که انسان در طبیعت خویش خوب است نمی‌توان با اشاره به رفتار شریانه‌ای که طی تاریخ بشر روی داده است رد کرد، چون پاسخ سراسر است این خواهد بود که به انسان هرگز فرصت داده نشده تا قابلیت‌های خویش را تحقق بخشد و از این رو طبیعت رتوف او به سبب اقتدار نهادین فاسد گشته است. به همین سان، چشم‌انداز آرمانشهر را نمی‌توان با موضوع ملال‌آوردن جامعه‌ای برابری‌خواه و بی‌تضاد از میدان به در کرد. گفتن این حرف که ما، مخلوق‌های فاسد عصری فاقد اخلاق، در چنان جهانی ملول خواهیم شد، در حکم قضاوتی تنگ‌نظرانه در باب شرایط جامعه‌ای است که به بهترین نحو به تعالی روح انسان خواهد انجامید. آنارشیزم هرچند که قائل به آرمانشهر باشد و هرچند که تحلیل‌ها و تجویزهایش ناهوشمندانه به نظر برسند، نمایانگر یکی از سروهای نارسایی اساسی از شیوه‌ای است که انسان تاکنون برای نظم‌بخشیدن به زندگی خویش برگزیده است.»

(International Encyclopedia of the Social Sciences, Macmillan, London, 1968)

آنارشیزم در قرن هجدهم در مفهومی منفی و علیه مخالفان وضع موجود به کار رفت، اما در قرن نوزدهم مکتبی شد دارای مبلغ و پیرو (برای توضیح بیشتر درباره پیشینه آنارشیزم و برخورد مارکس به آن، نگاه کنید به فصل دوم، پانویس ۲۳).

۳. nihilism: هیچ‌انگاری، نیست‌گرایی، نیست‌انگاری. «این واژه با رمان پدران و پسران (۱۸۶۲) نوشته ایوان تورگنیف بر سر زبان‌ها افتاد و بیانگر آرای رادیکال‌های روسی دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ است که منکر هرگونه اقتدار مستقری بودند. سخنگوی این جماعت، دیمیتری پیساروف، منتقد ادبی جوان، می‌گفت: «آنچه را می‌توان شکست باید شکست. نیهیلیست‌ها، به نام رهایی فرد، به مذهب، همه ارزش‌های معنوی، ماوراءطبیعه، زیباشناسی هنری و قواعد مرسوم فکر و زندگی می‌تاختند. آنان مدافع تجربه و آزمون، علوم طبیعی و واقع‌گرایی بودند. نیهیلیسم بیشتر طبعی‌انسان‌گرایانه و عاطفی با لحنی به شدت شخصی بود تا مرامی سیاسی یا اجتماعی، با این همه راه را برای جنبش‌های رادیکال سیاسی و اجتماعی بعدی هموار کرد.»

(Grolier Encyclopedia Internaional, New York, 1972)



از نظر مشرب فلسفی، او را می‌توان دهری، و از نظر روحیات، دلسپرده به سودازدگی دانست؛ میل به کشاندن پیروان به سوی هدفی که خود مرشد هم تعریفی دقیق از آن ندارد و با این توهم زندگی می‌کند که هرگاه سی تا مرغ به طرفی پرواز کنند، سرانجام خودشان سیمرغ خواهند شد (داوری نهایی، مانند هر کار دیگری، بستگی به درجه موفقیت دارد: در قضاوت تاریخی، معمولاً پیروزمندان را متفکرانی صاحب اراده و تخیل قوی می‌دانند، و ناکامان را سودازدگانی خیال‌پرور). انسان دهری سودازده شاید جمع اعداد به نظر برسد، اما گرایش‌های آنارشیبستی راهی برای سازش ناپایدار این دو دیدگاه به دست می‌دهد. خواهیم دید که این تنها تناقض در افکار او نبود.<sup>۴</sup>

عشقی هم در نثر و هم در نظم عامه‌گرا بود. افزون بر شعرهایی که به سبک قدما می‌سرود، در آنچه خطاب به عوام و برای توده مردم می‌نوشت سطحی از سخنوری و حدی از قصه‌گویی وجود داشت که می‌توانست برای مردم کوچک و بازار و قهوه‌خانه نیز به اندازه خواص اهل محفل جاذبه داشته باشد. در عین حال و در کنار این سنت‌گرایی، نوآوری‌اش در واژگان و در ساختار زبان او را در ردیف نخستین پیشگامان نوگرایی در عرصه ادبیات ایران جای می‌دهد.

اگر همه اینها برای ماندنی شدن او در عرصه ادبیات سیاسی ایران کافی نباشد، قرارگرفتنش در سرحلقه قربانیان خشونت سیاسی در عهد آخرین دودمان پادشاهی ایران تمایز بی‌چند و چون اوست. اگر محمدتقی پسیان را که به‌عنوان یک نظامی در نتیجه ترمد در برابر قدرت مرکزی به خاک افتاد، و سید محمد خیابانی را که در کشمکش برای کسب قدرت سیاسی جان باخت، در رده مناسب خود بگذاریم، عشقی نخستین فردی بود که پس از کودتای ۱۲۹۹ علناً به‌عنوان فردی بی‌دفاع ترور شد، شهیدی که برخلاف بسیاری دیگر از قربانیان قبلی و بعدی، تنها با قلم و به‌عنوان شاعر و روزنامه‌نگار و نویسنده به میدان آمده بود و بیرون از این حیطه، انگیزه یا سابقه‌ای مربوط به کسب قدرت سیاسی و اداری و

۴. در تاریخ اسلام، خوارج نخستین و مشهورترین آنارشیبست‌ها بودند. شعار آنها در جنگ‌های صفین و نهروان، لا حکم الا لله ("داوری جز الله وجود ندارد")، حرف آنارشیبست‌های عصر جدید هم هست که حکومت بد و بدتر معنی ندارد و حکومت به طور مطلق شر نالازمی است، با این تفاوت بسیار مهم که نخستین موضعگیری آنارشیبس مدرن نه تنها رده حکومت و مالکیت، که انکار خدا هم هست. در ایران عصر جدید، گروه مذهبی کوچکی به نام فرقان، که خشونت را تقدیس می‌کرد و همواره ضروری می‌دانست، بی‌انگیزه طرز فکر خوارج و نماپنده آنارشیبست‌های خداپرست بود.

مالی و شائبه ارتباط با قدرت‌های خارجی در کارنامه‌اش وجود نداشت. نخستین آدمکشی تمام‌عیاری که در نامه اعمال باندا نظامیان کودتای سوم اسفند، و در نهایت در کارنامه خاندان پهلوی، ثبت شد قتل عشقی بود. ملک الشعراء بهار او را "اولین مقتول ما" لقب می‌دهد. منظور بهار اولین مقتول در مبارزه برای مهارزدن بر رضاخان سردارسیه و بر سر تغییر سلطنت اوایل دهه ۱۳۰۰ بود؛ اما، در نگاه به گذشته، عشقی نخستین قربانی — یا دست‌کم نخستین قربانی روشن‌فکر و مشهور — سلطنت پنجاه و سه ساله آخرین خاندان شاهی ایران هم هست.

کسان دیگری نیز پیش از عشقی و پس از او به سبب افکار و نوشته‌هایشان کشته شدند؛ اما آنچه سیمای عشقی را از دیگران متمایز می‌کند و (حتی با وجود کسی مانند جهانگیر صوراسرافیل که جوان مُرد و نویسنده بود) به او سیمای شهید اول راه قلم می‌دهد این نکته است که مطبوعات ایران در سال‌های بین پایان جنگ جهانی اول و آغاز سلطنت رضاشاه خواننده و مخاطبان گسترده‌تری یافت و عصر روزنامه چاپ سنگی پر از نصیحت و انشانویسی را پشت سر گذاشت. معمولاً در بحث از ادوار مطبوعات ایران، تمایل عمومی به تجسم دوره پرحادثه ۱۳۲۰-۱۳۳۲ است. یاد آن سال‌ها بخشی از تجربه معاصران است و غیرطبیعی نیست که تجربه‌های دورتر در برابر تجربه دست‌اول کم‌رنگ‌تر به نظر برسد. در سال‌های جنگ جهانی اول و در سال‌های فترت بین دو دودمان سلطنتی، نیاز به آگاهی از اخبار ایران و جهان هرچه بیشتر در جامعه شکل می‌گرفت، اما تقریباً هیچ وسیله ارتباط عمومی دیگری وجود نداشت و این موقعیتی یگانه برای مطبوعات فراهم می‌کرد. تا رواج رادیو هنوز سال‌ها راه بود و تهیه مطبوعات خارجی حتی از خواندن آن هم دشوارتر بود و به اقلیتی بسیار کوچک محدود می‌شد.

افزون بر این، تجربه سال‌های پریشانی و اشغال ایران طی جنگ اول، قحطی و فقر، غدر دشمنان و دغلكاری مؤتلفان خارجی، و ضعف مفرط دولت مرکزی در اداره کشور به تجربه سیاسی مشترکی تبدیل گشته بود که در صدر مشروطیت هنوز وجود نداشت. نویسنده و خواننده عصر نهضت مشروطیت نیز مانند مبارزان فعال آن روزگار در دنیای بسیار تنگ و یکنواخت ناصرالدین‌شاهی بزرگ شده بودند و چیزی به‌عنوان تجربه سیاسی مشترک در دنیایی بزرگ و خاطره حضور در نبردهای پرافت‌وخیز سیاسی هنوز شکل نگرفته بود. ناکامی نتیجه حدی از

انتظارات است و به همان نسبت افزایش می‌یابد. هنگام ترور ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۵ شمسی و در پایان دورانی پر از ظلم همراه با ثبات، انتظارات عمومی هنوز بسیار کمتر بود و با انتظاراتی که بیست سال بعد در تجربه‌های تلخ دورانی پر از ستم، اما بی‌ثبات، پدید آمد بسیار تفاوت داشت. در فصل اول، «در صحنه پیکار اجتماعی»، در این باره بحث خواهیم کرد.

این حقیقت دارد که دربار قاجار کوشید از قتل عشقی به سود خود و علیه قاتلاننش که مدعی حکومت بودند بهره‌برداری کند و به هرچه مفصل‌تر و مردمی‌تر شدن تشییع جنازه او کمک کرد و «طرفداران عشقی در دربار حادثه قتل شاعر را وسیله تظاهر برضد سردار سپه قرار دادند.»<sup>۵</sup> حرکت جماعت پشت تابوت او یکی از نکات مهمی بود که از همان فردای ترور عشقی تصویری بسیار پررنگ از شهرت، محبوبیت، مظلومیت و شهادت بر ذهن جامعه حک کرد، تصویری نورانی که با گفتار هتاکانه یک قلندر بددهن همخوانی نداشت. «عده تشییع‌کنندگان را بیست سی هزار نفر می‌گفتند. اجمالاً از شاه‌آباد تا چهارراه سیروس و برق را مردم گرفته بودند»<sup>۶</sup> و «قریب سی هزار نفر از مسجد مرحوم سپهسالار، خیابان شاه‌آباد، لاله‌زار، ناصریه، بازار تا دم دروازه حضرت عبدالعظیم با مراثی و ذکر مصائب اجداد آن سید مرحوم جنازه را مشایعت... و دو ساعت بعد از ظهر جمعه با حضور عده کثیری در این بابویه مراسم تدفین به عمل آمد»<sup>۷</sup>.

این هم حقیقت دارد که عشقی اعتقاد داشت سلطنت قاجار باید ادامه یابد و تجربه مشروطیت کامل شود و، مانند بسیاری دیگر، قضیه ایجاد جمهوری را بازی عوامل خارجی و عمال بومی‌شان می‌دانست و می‌پنداشت رفتن دزدان کهنه‌کار و آمدن دزدان تازه‌کار یعنی ائتلاف هرچه بیشتر مال‌ملت. اما این هم حقیقت دارد که او خصوصیات اصلی یک شهید را در خود داشت: شاعر و سخن‌پرداز و نازک‌خیال؛ بلندنظر و بامناعت و قانع؛ دل‌سپرده به احساسات (اگر نگوئیم اصول) و آرمان‌هایی که تقریباً یقین داشت در راه آنها سر خواهد باخت؛ پرشور و نترس، و در واقع یکی از رساترین نعره‌هایی که در تقبیح ثروتمندسالاری و تسخطنه

۵. آریین پور، یحیی، از صبا تا نیما، کتاب‌های جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۳۶۵.

۶. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۶۱۶.

۷. روزنامه قانون، شماره ۶۱، به نقل از مکی، حسین، تاریخ بیست‌ساله ایران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۶۷.

امتیازهای موروثی در جامعه ایران شنیده شد؛ و یکی از بلندترین صداهایی که، به‌یمن مرگ زودهنگامش، طی سال‌های پس از آن همچنان با شعرهای رمانتیک و زبان هجاگویش طنین‌انداز ماند. و باز، به‌یمن ترور عشقی ملت می‌توانست ادعا کند، و تا حدی ثابت کند، که از همان ابتدا در راه نبرد با خودکامگی رضاشاه جهد کرده و در پیشگاه آزادی خون داده است. صفاتی مانند 'سید اولاد پیغمبر' و 'جوان رعنا' مکمل تصویر شاعر شوریده‌ای است که جنازه‌اش را مردم کوچک و بازار تهران روی دست بردند.

در وجه عملکرد اجتماعی، به عشقی ایفای نقش شهیدی احاله شد که اشتیاق او به ایثار خون خویش نمایانگر تمایل قلبی ملت به فداکاری در راه تن‌زدن از تسلیم به بلندپروازی‌های یک دیکتاتور آینده است. روزنامه قرن بیستم عشقی، که شماره‌های آن طی سه سال و اندی به‌زحمت از بیست گذشت، بسیار نامنظم انتشار می‌یافت، خواننده چندان‌اندی نداشت و شهرتش را، اگر فرض کنیم شهرتی به دست آورد، مدیون نام خود عشقی بود. این گمنامی و مهجوری حتی در اظهارنظرهای مورخان بعدی هویداست، تا بدان حد که بسیاری از مؤلفان تاریخ‌های ادبی-اجتماعی ایران آخرین شماره این جریده را نخستین شماره آن گرفته‌اند. در انتهای این کتاب به گمانزنی خواهیم پرداخت که دخالت او در این شماره بدفرجام بسیار کمتر از آن بود که غالباً گمان می‌رود.

با توجه به همین جوانب، در برخورد به عشقی و شعر و نثر و اندیشه او با چند سیما روبه‌روئیم. یکی شخصیتی است که در گردباد حوادث در دوره‌ای بسیار پرتب‌وتاب کوشید سر خم نکند و با کسی کنار نیاید. عشقی از جا کنده نشد و در سنگر ماند. اما پاسخ این سؤال که از چه چیزی و چگونه دفاع می‌کرد ممکن است بر داوری ما در باب تاکتیک او و موقعیت و مکان سنگرش تأثیر بگذارد. در نگاه به گذشته، جنگیدن تا آخرین قطره خون در یک سنگر خاص ممکن است خدمتی به یک آرمان به حساب آید؛ اما هدف غایی هر تقلایی پیروزی بر حریف است. قدر و قیمت عشقی در این است که به نیابت از سوی جامعه و در اجرای خواست وجدان عمومی برای مقاومت در برابر دسیسه‌بازی و توطئه‌چینی جان باخت.

بنابراین دست‌کم با دو عشقی روبه‌روئیم: یکی در قالب اسطوره مقاومت و پرخاش به جابریت؛ شهید راه حق‌گویی و ستیز با باطل؛ کیوتر به خون خفته بام میهن که کشته کینه و نفرت زراندوزان و جباران گشت (اسطوره را به معنی

تصویری می‌گیریم بزرگ‌تر از واقعیت، و افسانه‌ای که با آن با توجه و احترام برخورد شود).

دربارهٔ اسطورهٔ عشقی جدلی نیست. عشقی دوم نویسنده، شاعر، روزنامه‌نگار و انقلابی و نظریه‌پرداز است که می‌توان عقاید، آرا و نوشته‌هایش را نقد کرد و به آنها نمره داد. می‌دانیم که این دو از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. اما در واقع هدف از این تفکیک ظریف و دشوای پرهیز از داوری دربارهٔ عشقی با معیارهایی مربوط به پس از عصر اوست. در جاهایی از این کتاب ممکن است به نظر برسد که دربارهٔ عشقی با عقل امروزی داوری می‌کنیم. اما نیت این نیست و چنین کاری را از نظر روش‌شناسی و منطقی تاریخی نادرست می‌دانیم. چنین بازنگری‌هایی، در واقع، نقد سیر تفکر ماست با توجه به عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن، و یادآوری انتظارهای بجا و نابجا و آرزوهای بر بادرفته‌مان. نمی‌پرسیم چرا عشقی این‌طور یا آن‌طور فکر می‌کرد؛ می‌گوییم ما، یا برخی از ما، در گذشته این‌طور فکر می‌کرده‌ایم و شاید هنوز همین‌گونه فکر کنیم.

دست‌آخر این‌که هر اندازه بکشیم از حد معرفی فراتر نرویم، سرانجام از نوعی داوری ضمنی دربارهٔ عشقی به‌عنوان موضوع بحث‌گریزی نیست. به‌عنوان هموطن و شریک دردهای عشقی او را و اندیشهٔ او را حلاجی می‌کنیم، نه در جایگاه یک داور مطلقاً بی‌طرف. در نقد سختگیرانهٔ اندیشه و آثار عشقی، او را توییح نمی‌کنیم، بل بخشی از سیر تفکر جمعی و یکی از سخنگویان پرشونده‌ای به حساب می‌آوریم که فکرهای پدران ما و خود ما را بر زبان می‌آورده است.

شخص عشقی در تاریخ مبارزات سیاسی-روشنفکری ایران جایگاهی یافته و همچنان آن را حفظ خواهد کرد، هرچند که به اجزای آثار او توجهی چندان دقیق نشود. اما جهان‌بینی او، یا آن جهان‌بینی عمدتاً عاطفی و درهم‌وبرهمی که او در دل می‌پروراند، در فکر اجتماعی و در سر ما ته‌نشین شده است. از همین‌رو، نقد تفکر عشقی را نقد تفکر اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی عصر حاضر هم می‌دانیم. و باز از همین‌روست که در کتاب حاضر دربارهٔ نظرات او نه به‌عنوان چیزی که کسی در زمان خویش و در حد معلومات خویش گفت و رفت، بل عناصر و اجزایی موجود در تفکر امروزیان هم داوری می‌کنیم.

وطنخواهی عاطفی، از نوع وطنخواهی عشقی، سایه‌ای بر فکر ما افکنده که ممکن است در سایه‌روشن آن‌گونه تفکر نکته‌های بسیاری در آن جهان‌بینی را از

نظر دور بداریم. نوشتهٔ عشقی عکسی از جنبه‌هایی از فکر همهٔ ماست که می‌تواند به بهترشناختن خودمان کمک کند. و باز به همین سبب، در این کتاب، برای نخستین بار، روزنامه‌نگاری عشقی جدی گرفته می‌شود و حجمی در حد دیگر جنبه‌های فکر و قلم او به این رشته از فعالیت‌های زندگی کوتاهش اختصاص می‌یابد.

عکسی که از فاصلهٔ بسیار نزدیک از مجسمه‌ای عظیم گرفته می‌شود ممکن است شباهت چندانی با دورنمای آن نداشته باشد؛ خلل و فرج‌ها از فاصلهٔ دور به چشم نمی‌آید و زنگار فلز از روی پایه‌ای سنگی و در ارتفاع ممکن است جلوه‌ای متفاوت با آنچه از یک‌قدمی دیده می‌شود داشته باشد. در بخش فعالیت‌های تئاتری عشقی می‌بینیم وقت و پول مختصرش را در راه کاری تفسنی و کم‌سود و بی‌صرفه مانند راه‌انداختن چیزی به‌زحمت شبیه اپرا دربارهٔ شهریاران باستانی هدر می‌داد و آنگاه عامهٔ مردم را ملامت می‌کرد که کودن و هنرنشناس‌اند. در بخش «تجربهٔ روزنامه‌نگاری» می‌بینیم روزنامهٔ بدچاپ، پرغلط و کم‌مطلب او نمی‌توانست به پای روزنامه‌های بهتری که در همان زمان منتشر می‌شد برسد و با آنها رقابت کند. به‌جای دست‌زدن به انتقاد حرفه‌ای و واقع‌بینانه از خود، دربارهٔ سیداشرف‌الدین حسینی (نویسندهٔ روزنامهٔ فکاهی و پرخوانندهٔ نسیم شمال که در آخر عمر کارش به فقر و دارالمجانین کشید) می‌نوشت: «اگر از من بپرسند، سیداشرف و سیداشرف‌ها از روز اول دیوانه‌اند که قدم در راه این جامعهٔ بی‌وفا می‌گذارند.»<sup>۸</sup>

این تصویرهای درشت از شاعر و هنرمندی که روزنامه‌اش، به نوشتهٔ خود او، تنها دو مشترک داشت، همان تصویری نیست که از ورای زمان در ذهن جامعه نقش بسته است. جامعه عشقی را شهید راه قلم و آرمان آزادیخواهی می‌شناسد و می‌پندارد محال است مردم به روزنامهٔ یک شهید در زمان حیاتش اعتنا نکرده باشند. اما خواهیم دید که واقعیت دارد. منظور نه معیوب‌جلوه‌دادن تصویر شکوهمند عشقی و نه ملامت اهل زمانهٔ اوست؛ هدف غور در این پدیدهٔ پیچیده است که مجسمه‌ای از مرمر یا برنز، به‌رغم همهٔ کج‌وکولگی‌هایی که از نزدیک در آن دیده می‌شود، ممکن است در چشم‌انداز تاریخی بسیار بااهت جلوه کند.

عکس‌هایی که در این کتاب از فاصله بسیار نزدیک از عشقی گرفته خواهد شد نافی شأن و حرمت او به‌عنوان یک شاعر انقلابی نیست؛ تأییدی است بر این نکته که 'حقیقت'ی کلی درباره یک شخص یا موضوع که جامعه در ذهن می‌پروراند ممکن است تا حد زیادی متفاوت از جزئیات 'واقعی' باشد؛ و جامعه حتی زمانی که از این تفاوت بین حقیقت و واقعیت خبردار می‌شود، باز هم طبیعی می‌داند موضوع را آن‌گونه که دوست دارد ببیند — تا حدی چون عوض کردن داوری رایج درباره پیشینیان کار آسانی نیست، و تا حدی چون مردم به‌اتفاق و با عواطف مشترک فکر و داوری می‌کنند. در بخش پایانی بحث خواهیم کرد که عشقی را نه برای آنچه کرد، بلکه برای آنچه بود و آنچه خودش دوست داشت باشد دوست دارند. مؤمنان می‌گویند نیت خیر اجر عمل خیر دارد. عشقی اجر نیت متعالی خویش را می‌برد.

سیمای عشقی در تاریخ مبارزات اجتماعی ایران جایی برای خود یافته است. هر اسطوره‌ای سایه‌ای بسیار عظیم‌تر از هستی واقعی خویش می‌افکند و وجه استعاری آن را نمی‌توان با معیارهای عینی و روزمره سنجید. تلاش برای بت‌شکنی ممکن است بتواند اسطوره‌ای را در چشم مخالفان و دشمنانش معیوب کند، اما تصویر هر اسطوره‌ای در چشم معتقدانش همه یا هیچ است. اگر عشقی عمری طبیعی کرده بود، امکان داشت پاره‌ای از اشعارش که این‌همه وقت و علاقه ما را مصروف خود می‌کند تا امروز یکسره فراموش شده باشد. بسیاری از نوشته‌ها و سروده‌های او، اگر نام یک شهید بر تارک آنها نمی‌درخشید، نادیده‌گرفتنی بود. چه بسیار نوشته‌های پخته‌تر و شعرهای آبدارتری از کسان دیگر که زیر غبار فراموشی گم شد. اما مرگ و شهادت او به این نوشته‌ها جایگاهی بخشیده است که حد و دامنه آن از حد سنجش انتقادی صرف فراتر می‌رود. جامعه و تاریخ به عشقی نمره داده، اما پیش از این کار، بسیار دوستش داشته است.

در برخورد به آثار و افکار و زندگی عشقی، یک دشواری این است که بخشی از سروده‌های 'مهیج' او را نمی‌توان دوباره چاپ کرد و حتی دشوار بتوان شفاهاً در برابر جمع خواند. شرایط فرهنگی جامعه ما از آن روزگار تاکنون بسیار دگرگون شده است. در آن روزگار، صنعت نشر و روزنامه تا حد زیادی پارتیزانی و زیرزمینی بود و مربوط به اقلیتی بسیار کوچک از مردان بزرگسال، حتماً

درس‌خوانده و احتمالاً مرفه. امروز دیگر بنگاه انتشاراتی نه ده‌ای در کنج بازار یا گارسه‌ای در زیرپله، که دفتری است با صدر و ذیل و ابواب جمعی. کتابفروشی هم به سوپرمارکتی فرهنگی تبدیل شده است که تا حد زیادی رایزن ادبی و هنری خریدار به حساب می‌آید. کتابخانه خانواده نه در گوشه‌ای از اتاقی است بسته به روی کم‌سن‌وسال‌ترها، که مجموعه‌ای است در دسترس همه اعضای خانواده و حتی مهمانان کنجکاو و اتفاقی. و البته مدرسه‌ها و دانشکده‌ها هم کتابخانه دارند. در چنین احوالی، انتشار مجدد پاره‌ای از سروده‌های عشقی، حتی در جوامع فارسی‌زبان بیرون از ایران، ناممکن به نظر می‌رسد. تأسفی ندارد؛ حجم آن سروده‌ها چندان زیاد نیست. شاید روزی فرهنگ‌های شفاهی و کتبی در زبان فارسی تا آن اندازه به هم نزدیک شوند که انتشار کلمات و اصطلاحات و استعاره‌های ممنوعه دوباره میسر گردد. پاره‌ای از آن هجوها درباره افرادی اند حالیا فراموش‌شده؛ بنابراین مشکلی نیست که بددعاهانی گهگاهی شاعری شوریده‌سر درباره اشخاصی مهجور را از کتاب‌هایی مانند کتاب حاضر، که کلیات نیست و نقد و معرفی است، کنار بگذاریم. از عشقی آثاری عام‌تر هم به جا مانده است.

در مجموع، هجوهای عشقی تا حد زیادی نشان از این دارد که خود او ندرتاً آماج هجو و استهزا قرار گرفت. اگر فرصت یافته بود از میانسالی بگذرد، شاید تجربه می‌کرد که حمله شدید و هتاکانه جراید چه تأثیری بر قربانی می‌گذارد؛ که چگونه می‌توان خویشتنداران عمل کرد و به حریف، چه کم‌زور و چه خطرناک، فرصت داد بحث را نادیده بگیرد و ضربه آن را از سر بگذارند؛ که مجبورکردن حریف به زدن به سیم آخر چه روش پرمخاطره‌ای است. روش عشقی در هجو را باید متعلق دانست به عصر پیش از اختراع و رواج خودسانسوری — به‌عنوان مکانیسمی برای کاستن از شدت ضربه، گرفتن زهر بحث و پرهیز از برانگیختن افراد به مقابله.

در این کتاب به بررسی نقادانه نوشته‌ها و افکار عشقی می‌پردازیم، با این آگاهی که معیارهای زمان ما تا حدی متفاوت با معیارهای عصر عشقی است. اما بازگشت به آن معیارها و سعی در معتبرگرفتن‌شان را میسر نمی‌دانیم. بیشترین کاری که می‌توان کرد این است که همواره به یاد داشته باشیم عقاید، آراء، معیارهای سنجش ارزش‌ها و روش‌های نوشتن و اندیشیدن همواره یکسان نبوده است. عقل

عقل است، اما عقل امروز لزوماً همان عقل دیروز نیست. عشقی شاید تا آن حد که امکان رشد برای فکر و عمل او وجود داشت پیشرفت کرد و آنچه ما افزون بر او می‌دانیم نه لزوماً نتیجه هوش و استعداد شخصی مان، که به سبب گذر از تجربه‌ها و انباشت و مبادله اطلاعات در آن قرن پرماجراست. این متن سراسر در ستایش عشقی نیست و باید اعتراف کنیم در جابه‌جای کتاب ممکن است پاره‌ای داوری‌ها درباره او و افکارش به چشم کسانی سختگیرانه برسد. امید که نگارنده توانسته باشد از حد انصاف بیرون نرود.

### منابع

در استفاده از منابع و مدارک موجود کوشیده‌ایم تا حد ممکن به عین مطالب به آن‌گونه که نخستین بار چاپ شد دست یابیم. منبع درباره شرح زندگی عشقی بسیار کم، بسیار حاشیه‌روانه و پر از ستایش اوست — ستایش‌هایی غالباً منظوم که در مواردی تصدیق بلا‌تصوری برای خالی‌نبودن عریضه به نظر می‌رسد. کمتر کسی از نزدیکان و یاران‌ش در بند این بود که جزئیات زندگی او را، حتی پس از مرگش، روی کاغذ بیاورد. حتی از خود او مطلبی که بتوان نام آن را شرح وقایع یا رویدادهای یک دوره گذاشت بر جا نمانده است — نه پیرامون سفر به کرمانشاه و ترکیه، نه داستان به‌زندان‌افتادنش و نه هیچ تحول مهم دیگری، حتی واگذاری امتیاز روزنامه‌اش. از تماس‌هایی که کوشیدیم با خویشان عشقی در تهران و همدان برقرار کنیم چیزی عاید نگشت. هفتاد و اندی سال از واقعه ترور او گذشته و هرچه چاپ یا نقل‌کردنی بوده قاعدتاً عرضه شده است.

در کلیات مصور عشقی عکسی از برادر او، سرتیپ میرعلی‌اکبر عشقی، دیده می‌شود (ص ۷) و در همان منبع به "تقریر آقای مصطفوی، عموزاده عشقی" (ص ۴۰۶) اشاره شده است. خود او در مقدمه‌ای کوتاه بر نمایشنامه جمشید ناکام از خودکشی برادرش، میرعلی‌علی، در سال ۱۳۰۳ خیر می‌دهد. اما هیچ‌یک از این افراد درباره شخصیت و زندگی عشقی نظری روشنگر نداده و اکثر مرثیه‌هایی که دیگران در رثای او سروده یا نوشته‌اند، جز چند مورد که در پایان این کتاب آورده‌ایم، سراسر طبع آزمایی است.

با این‌همه، به حرف ولادیمیر نابوکف هم می‌توان اعتقاد داشت که "بهترین بخش زندگینامه نویسنده، نه داستان ماجراهایی که بر او گذشت، بلکه شرح تحول

سبک کار اوست."۹ حدود ده سطر مطلب نادقیق درباره سی سال عمر او تقریباً در تمامی عشقی‌نامه‌ها تکرار شده است. منبع آن ده سطر هم یکی از دوستان عشقی است، که سال ۱۳۱۱، احتمالاً در نخستین شرح زندگی او، از جمله نوشت که از روزنامه قرن بیستم بیش از هفده شماره منتشر نشد. ما که شش دهه بعد دست‌کم بیست و دو شماره از آن روزنامه در برابر داریم مشکل بتوانیم به روایات این دوستان درباره چیزهایی که شخصاً شاهد نبوده‌اند اعتماد کنیم. شاید غور در سبک کار عشقی، و سنجش دگرگونی‌های آن در گذشت زمان، فقدان وقایع‌نامه‌ای مفصل درباره زندگی کوتاهش را تا حدی جبران کند.

چه در مورد نوشته‌ها و سروده‌های خود عشقی و چه در نقل نوشته‌ها و گفته‌های دیگران، ترجیح داده‌ایم به اصل مطالب، آنچنان که اول بار چاپ شده، رجوع کنیم یا به روایت کسی که آن منابع را در اختیار داشته استناد شود و هر جا جز این است تذکر داده‌ایم. کمتر مقاله یا شعری از عشقی در تجدید چاپ‌های مکرر همان‌گونه مانده که در زمان حیات عشقی چاپ شد. دستکاری‌هایی که در شعرهای عشقی روا داشته‌اند غالباً به قصد بهترکردن و تکمیل آنها، و گاه از روی تنفن و به حالت یادگارنویسی روی دیوار بوده است. بسیاری از مطالب مربوط به عشقی در نسخه‌برداری یا در چاپ‌های مکرر دستخوش اشتباه‌های چاپی یا املائی گشته‌اند، و هر بار که مؤلفان دیگر از روی نقل‌های بعدی نسخه‌برداری کرده‌اند، یا در حروفچینی مجدد این کتاب‌ها، گاه پاره‌ای از این اشتباه‌ها را 'تصحیح' کرده‌اند و مطالب به‌مرور از متن اصلی دور شده‌اند. از نطق "دیانت و سیاست" مدرس دست‌کم سه روایت در برابر داریم و از نطق "آجیل‌خوران و بزه‌کشان" حسن مستوفی چهار روایت. کوشیده‌ایم ضبط چنین نطق‌های مهمی مطابق متن رسمی تندنویسان مجلس شورا باشد. از گزارش مشهور اما به احتمال زیاد تخیلی محمد مسعود در روزنامه‌اش، مرد امروز (۱۳۲۳)، روایتی که در چاپ هفتم کلیات مصور عشقی (۱۳۵۷) گنجانده شده با متن اصلی نزدیک به صد مورد اختلاف دارد. گذشته از تغییرات جزئی در املا و انشا، پاراگراف پایانی در روایت کلیات یکسره جعلی و گمراه‌کننده است. مسعود در مقاله‌ای دیگر این عقیده را که زیر آوار رفتن قاتل عشقی در عرق‌فروشی خیابان فردوسی به منزله عقوبت دنیوی

۹. مقدمه نابوکف بر ناول *Mary*، انتشارات پنگوئن، ۱۹۷۰.

بود با صراحت و ملامت به مسخره می‌گیرد (این مؤخره را در ضمیمه ۲ به اصل مطلب افزوده‌ایم). ظاهراً علی‌اکبر مشیرسلیمی، گرچه عشقی را دوست داشت و برای گردآوری آثار او زحمت کشید، مطالب روزنامه‌های مختلف را پشت سرهم آورده است تا خواننده را راضی کند. یکی دیگر از دوستداران عشقی هجوها و حتی برخی شعرهای عاشقانه او را دستکاری کرده تا مؤدبانه و عقیفانه شوند و بعد کلمات گاه عجیبی را که خود در این سروده‌ها جا داده در پانویس معنی کرده است.

عشقی در جرایدی جز قرن بیستم هم مقاله‌هایی چاپ کرد. بیشتر آن مقاله‌ها واکنش به وقایعی سیاسی یا پاسخ به مقاله‌های دیگرانند و در چاپ دوباره، مطلب عشقی باید با شرحی اجمالی از آنها همراه شود. این گونه مطالعه تطبیقی به حجمی به مراتب بیش از یک معرفی کلی نیاز دارد و امید در جایی دیگر بتوان به شناسایی، ردیابی و نقد آن بحث‌ها به‌عنوان بخشی از تاریخ تطور اندیشه سیاسی در مطبوعات ایران پرداخت، چه انتقال و تفهیم اندیشه سیاسی در ایران همواره و عمدتاً در بستر مطبوعات و در ستون‌های جراید جریان داشته است. در کتاب حاضر، تنها در مورد بهار چنین کاری انجام شده و شرحی اجمالی از جدال پرشور قلمی او و عشقی را در فصل «علقه‌های پنهان، جدل‌های آشکار»، که درباره روابط آن دو نفر است، گنجانده‌ایم.

کوشیده‌ایم نکات لازم تاریخی را در حداقلی بیاوریم که حال و هوای روزگار عشقی را روشن کند و زمینه عقاید و انگیزه سروده‌ها، نوشته‌ها و واکنش‌های او را نشان دهد. این گونه توضیح‌ها را برای حفظ تداوم بحث در متن، همراه با نقد و نظرهای دیگران تا حد ممکن به پانویس برده‌ایم. تاریخ‌های شاهنشاهی در کتاب‌های چاپ ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ را، که خود داستان به‌تاریخ پیوسته‌ای است، در همه‌جا به شکل معمول و اصلی درآورده‌ایم. در دسر تبدیل سه نوع تاریخ کافی است.

## نگاهی به شرایط ایران در روزگار عشقی (۱۳۰۳-۱۲۷۳) و وقایع مهم عصر او

- دوساله بود که ناصرالدین‌شاه قاجار ترور شد.
- شش‌ساله بود که قرن بیستم آغاز شد.
- دوازده‌ساله بود که فرمان مشروطیت امضا شد.
- چهارده‌ساله بود که محمدعلی‌شاه قاجار مجلس را به توپ بست و استبداد صغیر برقرار گشت.
- پانزده‌ساله بود که احمدشاه قاجار به سلطنت رسید.
- بیست‌ساله بود که
  - احمدشاه قاجار تاجگذاری کرد.
  - آتش جنگ اول جهانی شعله‌ور شد.
  - به همراه دولت در تبعید به کرمانشاه رفت.
- بیست و یک‌ساله بود که نامه عشقی را در همدان انتشار داد.
- بیست و دو‌ساله بود که به استانبول سفر کرد.
- بیست و سه‌ساله بود که در روسیه دولت انقلابی به قدرت رسید.
- بیست و چهارساله بود که آتش جنگ جهانی اول خاموش شد.
- بیست و پنج‌ساله بود که قرارداد ۱۹۱۹ بین وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرا، و دولت بریتانیا بسته شد و او به سبب مخالفت با آن به زندان افتاد.
- بیست و شش‌ساله بود که
  - کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اجرا شد.
  - در اصفهان اپرای ایرانی بر صحنه آورد.
- بیست و هفت‌ساله بود که
  - نخستین شماره روزنامه قرن بیستم را منتشر کرد.
  - اپرایش را در تهران هم اجرا کرد.
- بیست و نه‌ساله بود که
  - رضاخان سردارسپه به ریاست هیئت‌وزرا رسید.
  - در ترکیه با الغای خلافت اسلامی، رژیم جمهوری اعلام شد.
- سی‌ساله بود که
  - آخرین شماره روزنامه‌اش انتشار یافت.
  - کشته شد.

برای روشن کردن سیمای عشقی باید تصویری از صحنه سیاسی جامعه ایران در دو دهه اول قرن بیستم به دست داد. اما چیزی که بتوان آن را روایت دایره المعارفی از تاریخ وقایع ایران در قرن بیستم دانست وجود ندارد، چرا که هریک از نیروهای اجتماعی و سیاسی تصویری همخوان با ایدئولوژی خویش به دست می‌دهد، تصویری که ممکن است متفاوت یا مغایر با دیگر روایات باشد. بحث در وجوه و علل اختلاف این روایات نیز خود کاری است مستقل و سترگ که می‌تواند در حد نگاشتن یک تاریخ جدید باشد. با این همه، ناچاریم دورنمایی از آن وقایع در برابر نهیم. برای این کار، رویدادهای دوره حدوداً سی ساله بین قتل ناصرالدین شاه و به تخت نشستن سردار سپه را فهرست‌وار در پی هم می‌آوریم و داوری درباره آن وقایع را عمدتاً به میرزاده عشقی در صفحات بعد می‌سپاریم. تاریخ‌ها و اسامی بازیگران در فصل‌های بعد کامل خواهد شد.

پس از ترور ناصرالدین شاه، که خلل در اقتدار حکومت قاجار و بالاگرفتن فشار برای مهارزدن بر خودکامگی عمال دولت و اجرای عدالت در پی داشت، شمار روزافزونی از مردم میانحال خواستار تأسیس عدالتخانه برای رسیدگی به تعدیات بی‌حد و حصر عمال حکومت شدند. طی مبارزه اجتماعی، درخواست تأسیس عدالتخانه تبدیل به درخواست تشکیل مجلس ملی برای وضع قانون شد و مظفرالدین شاه در آخرین روزهای سلطنتش فرمان مشروطیت را امضا کرد. اما جانشین او، پسرش محمدعلی شاه، به همکاری با مجلس گردن نهاد و دست به بستن آن و سرکوبی مشروطه‌خواهان زد. با بسیج نیروهای مشروطه‌خواه و ورود نفرات مسلحی از شهرهای دیگر، محمدعلی شاه در برابر ائتلافی بسیار ناهمگون از نیروهای ایلاتی، آزادیخواهان شهری، روشنفکران، عناصری اصلاح‌طلب در طبقه حاکمه و البته فرصت‌طلبانی که با هر جریان پیروزمندی همراه می‌شوند شکست خورد، خلع گشت و از ایران اخراج شد. احمدشاه، جانشین کم‌سن و سال او و آخرین پادشاه دودمان قاجار، با اصول سلطنت مشروطه مخالفت نورزید و عملاً اداره امور کشور را طبق قانون اساسی به مجلس شورای ملی و دولتی که از آن رأی اعتماد می‌گرفت واگذاشت.

اما در میان انبوه مشکلات مزمن یا جدید، دو دشواری عظیم رخ نمود. اول، به سبب فقدان تجربه جامعه در کارکردن با شیوه‌های نظام جدید، مجلس ملی پیش از آن که از بهترین جنبه‌های پارلمانتاریسم سود کافی ببرد، گرفتار بدترین

عارضه‌های آن شد: زدویند در پشت پرده و هیاهو در پشت تریبون. دوم، سال ۱۹۱۴ با درگرفتن جنگ جهانی اول، فروپاشی امپراتوری عثمانی و لشکرکشی نیروهای خارجی به ممالک اطراف ایران و به خود ایران، شیرازه امور کشور بیش از پیش از هم گسیخت و قحطی و گرسنگی و ناامنی مملکت را در کام کشید. با ورود قوای بریتانیا از جنوب و روسیه از شمال (مبتنی بر توافق آن دو دولت در سال ۱۹۰۷ بر سر ایجاد مناطق نفوذی، به ترتیب در جنوب و در شمال ایران، و رعایت منطقه‌ای حائل)، کسانی از دولت آلمان که هم با بریتانیا و هم با روسیه درگیر جنگ بود کمک خواستند، یا در واقع به تقاضای دولت آلمان عمل کردند، و با مهاجرت به غرب کشور کوشیدند در کرمانشاه، که بخشی از منطقه بی‌طرف به شمار می‌آمد، دولت در تبعید ایجاد کنند.

انقلاب اکتبر در روسیه و دخالت قدرت‌های اروپایی برای براندازی دولت نوپای آن کشور سبب شد تنها مرز زمینی نسبتاً مشخص و باثبات ایران در شمال نیز دستخوش بی‌ثباتی و گذرگاه موج مهاجران، فراریان و عوامل مسلح طرف‌های درگیر شود. در زمانه‌ای پرآشوب که بیش از هر زمان دیگری نیاز به دولتی مقتدر و باثبات بود، کابینه‌هایی متزلزل بر سر کار می‌آمدند و پس از چند ماه، در نتیجه استیضاح‌های پیاپی و پرهیاهو در مجلس، سقوط می‌کردند. نخست‌وزیران سه چهار نفری بیش نبودند که در نوعی بازی بشین‌وپاشو جای خود را به یکدیگر می‌دادند، بی‌آن‌که چشم‌اندازی برای ثبات و اصلاحات پیگیر در افق سیاسی مملکت دیده شود. برنامه‌های اصلاح اداری و توسعه معارف، ایجاد بانک، کشیدن راه آهن و بسیاری کارهای دیگر روی کاغذ مانده بود.

تکان‌دهنده‌ترین تحول در صحنه سیاسی ایران از زمان حمله قوای طرفدار محمدعلی شاه به مجلس زمانی روی داد که مرداد ۱۲۹۸ شمسی (اوت ۱۹۱۹) فاش گشت وزیرمختار دولت بریتانیا در تهران قراردادی، که روح آن تحت‌الحمایگی ایران بود، با دولت ایران به امضا رسانده است. این قرارداد را دولت بریتانیا برای مقابله با شرایط تازه موازنه قدرت‌ها تدوین کرده بود: سقوط تزارها در روسیه و روی‌کارآمدن دولت انقلابی در آن کشور، هراس شدید دولت بریتانیا از رژیم جدید روسیه و تدارک تمهیداتی برای سست‌کردن اساس آن، شکست دولت عثمانی در جنگ و تقسیم مستملکات آن بین فاتحان، و ایجاد ترتیباتی جدید در اداره مناطق تحت نفوذ بریتانیا که از فلسطین تا سیلان

گسترش داشت. نظر مدافعان ایرانی قرارداد این بود که در دنیایی پرمخاطره کشور در صحنه جهانی ضعیف و بی‌حامي است و در داخل تقریباً همه برنامه‌های اصلاحات از هفتاد سال پیش روی کاغذ مانده و نیاز به هادی نظم‌دهنده‌ای است که کشور را از بلاتکلیفی نجات دهد.

آنچه بر خشم و خروش مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ می‌افزود افشای این مطلب بود که وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرا، و مقام‌های همدست او (فیروزمیرزا نصرت‌الدوله، اکبرمیرزا صارم‌الدوله و دیگران) برای امضای این قرارداد مبالغی قابل توجه از دولت بریتانیا دریافت کرده‌اند. در همان زمان، آزادیخواهان درمندان می‌نالیدند که مستبدین سابق یکشبه مشروطه‌خواه شده‌اند، مناصب را قبضه کرده‌اند و همان بساط رژیم سابق را برپا نگه داشته‌اند. به نظر می‌رسید دولت، و اساس قوه مجریه، از هر زمان دیگری ضعیف‌تر، منفورتر و بی‌اعتبارتر است و قرارداد به جایی نخواهد رسید.

سال بعد، سید ضیاء‌الدین طباطبایی، که تا آن زمان روزنامه‌نگار بود، در رأس حکومتی قرار گرفت که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سر کار آمد، اما خود او در این مقام ۱۰۰ روز هم دوام نیاورد. با این همه، دولت کودتا، به سرکردگی رضاخان میرپنج که لقب سردار سپه را بی‌درنگ برای خویش تدارک دیده و وزیر جنگ شده بود، سنگرهای قدرت مالی، سیاسی، اداری و البته نظامی را یکی پس از دیگری به چنگ آورد و در میدان سیاست نیز حریف قدرتمند و سپس بلامنازع شد.

از بگومگوهای این دوره مجلس تفکیک اختیارات مالیه و جمع‌آوری عوارض از ارکان قشون بود که با پیروزی سردار سپه خاتمه یافت و منابع مالی محلی مستقیماً در دست او ماند. دشواری در این بود که مجلسیان و اصلاح‌طلبان وجود کسی مانند رضاخان را برای رهبری قشون و نظمی و ایجاد امنیت در مملکت پرآشوب لازم می‌دیدند اما میل داشتند او به اختیارات تفویض شده از سوی مجلس قانع باشد و جاه‌طلبی شخصی را از سر به در کند. سردار سپه، به‌رغم مقاومت‌های کم‌اثر و پراکنده مخالفانش که معتقد بودند او باید در رأس قوای مسلح اما مطیع دولت و مجلس باقی بماند و وارد دیگر امور اجرایی نشود، خود را به مقام رئیس‌الوزرای رساند.

در مرحله بعد، بحثی شدید بر سر انقراض خاندان قاجار و تغییر نظام مملکت

از پادشاهی به جمهوری درگرفت. این بحث داغ، عمدتاً به سبب هراس نیروهای سنتی از تبدیل ایران به کشوری غیرمذهبی شبیه ترکیه، وحشت طبقه ثروتمند و زمیندار از تکرار انقلاب روسیه در ایران، و بدگمانی عمیق مخالفان سردار سپه از این‌که او خرقه عاریتی جمهوری را به قامت شخص خویش می‌دوزد، پس از مدتی نسبتاً کوتاه فرونشست. اما صعود ظاهراً مقاومت‌ناپذیر سردار سپه ادامه یافت و او آبان ۱۳۰۴ شاه شد.



## فصل اول در صحنهٔ پیکار اجتماعی

### تجربه‌های نوجوانی

سیدرضا میرزادهٔ عشقی<sup>۱</sup> سال ۱۲۷۳ شمسی (۱۸۹۴ میلادی) در همدان به دنیا آمد.<sup>۲</sup> در مکتبخانه‌های محلی خواندن و نوشتن فرا گرفت. او را به مدرسهٔ آلیانس فرستادند که زبان فرانسوی جزو برنامهٔ درسی آن بود. نوشته‌اند پیش از اتمام آلیانس، در تجارتخانهٔ بازرگانی فرانسوی به شغل مترجمی پرداخت، و از سفرهای او در سال‌های نوجوانی به اصفهان و تهران برای ادامهٔ تحصیل خبر داده‌اند. می‌توان استنباط کرد کم مدرسه رفت، تحصیلات رسمی را به پایان نرساند و نشانه‌ای در دست نیست که می‌توانست متنی به زبان فرانسوی در سطح پیشرفته را بخواند و به فارسی ترجمه کند. افزوده بر این، پیداست سطح معیشت پدرش، حاج سیدابوالقاسم کردستانی، چنان بود که میرزادهٔ جوان نیازمند کار مستمر و کسب درآمد نباشد و بتواند به سیاحت آفاق و سیر انفس بپردازد؛ و گرچه مرفه نبود و ساده می‌زیست، شیوهٔ پوشاک او، به روایت معاصرانش و به گواه عکس‌هایی که از او باقی مانده است، بزرگمنشانه بود و نشان از فقر نداشت، اما به سبب روحیهٔ قلندرانه و با کارهای تجربی‌اش در تئاتر و روزنامه‌نویسی، که ضرر می‌داد، رفته‌رفته تنگدست شد.

۱. نام کوچک او را محمدرضا هم ثبت کرده‌اند. خود او به‌عنوان مدرک رسمی و قابل استناد در محکمه، در ابتدای متن نمایشنامهٔ منظومش، نمایش تمام‌آهنگی رستاخیز سلاطین ایران در ویرانه‌های مداین، در روزنامهٔ قرن بیستم (سال ۲، دوره ۲، شماره ۶، ۲۳ بهمن ۱۳۰۱) قید می‌کند: "حق طبع محفوظ و منوط به اجازهٔ مصنف است" و نام کامل و رسمی و حقوقی خویش را سیدرضا میرزادهٔ عشقی درج کرده است. بالای صفحهٔ اول روزنامه‌اش همواره می‌نوشت: ر. میرزادهٔ عشقی.

۲. جمادی‌الآخر ۱۳۱۲ قمری، ماه تولد عشقی، مطابق بود با آذر ۱۲۷۳ شمسی و دسامبر ۱۸۹۴ میلادی. قتل او ۳۰ سال بعد در ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ (مطابق با ۲۹ ذیحده ۱۳۴۲ قمری، ۳ ژوئیه ۱۹۲۴) اتفاق افتاد. سال قمری یازده روز از سال شمسی کوتاه‌تر است و چون در تبدیل متوالی ارقام این سه نوع تقویم به یکدیگر ناهمخوانی‌هایی پیدا می‌شود، عمر او را ۳۱ و حتی ۳۲ سال هم نوشته‌اند.

با درگرفتن جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ (۱۲۹۳ شمسی)<sup>۳</sup>، زمانی که بیست سال داشت، در همدان روزنامه‌ای با عنوان نامه عشقی راه انداخت.<sup>۴</sup> پس از سفری به همراهی افسران آلمانی به بیجار و کردستان<sup>۵</sup> همراه با جمعی از فعالان سیاسی که جانبدار آلمان و ترکیه عثمانی بودند به استانبول رفت.

### سفر و مهاجرت

در جنگ جهانی اول، قوای روسیه تزاری از شمال و نیروهای انگلیسی از جنوب وارد ایران شدند تا با نیروهای محور مقابله کنند. در ایران این هراس غالب شد که بریتانیا و روسیه، حسب موافقتنامه ۱۹۰۷، ایران را بین خودشان تقسیم خواهند کرد و اگر این خطر تحقق یابد، لازم است دولتی بیرون از حیطه اقتدار این دو قدرت فراهم باشد تا بتوان به مبارزه برای تداوم حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و دفاع از استقلال ایران ادامه داد. عامل بسیار مهم در ترویج این فکر حمایت مادی و معنوی دولت آلمان بود که حریف اصلی جنگ به شمار می‌آمد و سرکردگی

۳. مخاصمان این جنگ که چهار سال به درازا کشید، از یک سو منتقدین — بریتانیا، فرانسه، روسیه، ژاپن و صربستان — بودند و سپس ایتالیا (در ۱۹۱۵)، پرتغال و رومانی (در ۱۹۱۶) و ایالات متحده و یونان (در ۱۹۱۷) به آنان پیوستند. در مقابل، در جناح متحدین یا محور، آلمان، اتریش-هنگری (مجارستان بعدی) و ترکیه عثمانی نبرد می‌کردند و در سال ۱۹۱۵ بلغارستان به آنها پیوست. ورود نیروهای متفقین به بین‌النهرین اهدافی دوگانه داشت: محاصره ترکیه عثمانی و تصرف مملکات آن، که تا عربستان امروزی ادامه می‌یافت؛ و دفاع از منابع نفت حوزه خلیج فارس در برابر هجوم نیروهای محور. روسیه در سال ۱۹۱۷، پس از انقلاب سوسیالیستی در آن کشور، از جنگ کنار کشید. دولت ایران در جنگ جهانی اول رسماً بی‌طرف بود اما افکار عمومی مردم این کشور از آلمان و ترکیه عثمانی جانب‌داری می‌کرد.

۴. آریین پور دراز صبا تا نما از شماره‌های اول و سوم این روزنامه به تاریخ‌های ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ و ۲۷ محرم ۱۳۳۴ هجری قمری (۱۲۹۳ شمسی) خبر می‌دهد. عشقی در شماره یکم سال اول نامه عشقی این قطعه را که خود سروده بود چاپ کرد:

این چه بساطی است، چه گشته مگر؟  
مملکت از چیست شده محتضر؟  
موقع خدمت همه مانند خمر  
جمله اطباش به گل مانده در

به‌به از این مملکت خمر تو خمر

و الی آخر. (کلیات مصور عشقی، گردآورنده علی اکبر مشیر سلیمی، امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۷، ص ۴۲۴)  
۵. "صبح آن شب وقتی با افسران آلمانی تازه وارد روبه‌رو و آشنا شدم، جوان لاغر اندام گندم‌گونی با آنها بود که می‌پوشید، کلاه فیله سرخی بر سر و شال سبزی دور کمر داشت. اسب مریشش قدم بر نمی‌داشت و او آن را لجوجانه چوب می‌زد. شهیندر [کنسول دولت عثمانی در ولایات غربی ایران] نسبت به او متغیر شد که چرا به تقلید از اتباع دولت عثمانی کلاه فیله به سر گذاشته. این جوان را رؤسایش عشقی خطاب می‌کردند. طوطی‌وار با آنها فرانسه حرف می‌زد. همراهانش می‌گفتند شاگرد مدرسه کلیمی‌های همدان است، به‌عنوان مترجم همراه افسران نامبرده به کردستان آمده." (دیوان بیگی، رضاعلی، سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۴۴) این روایت، و بخصوص ادامه آن که حاکی از دلدادگی عشقی به یکی از افسران آلمانی است، آشکارا حالت خصمانه دارد. سبب کینه قدیمی به احتمال قریب به یقین هجو به سروده عشقی بود وقتی راوی اعلام کرد نام خانوادگی خویش را، به سبک اعیان فرانسه، به "دیوان دو بیگی" تغییر داده است (نگاه کنید به ص ۱۲۲).

لشکرکشی برای اجرای سیاست تقسیم 'منصفانه' و مجدد اروپا و مستعمرات آن متناسب با "فضای حیاتی" و توان اقتصادی هر کشور را برعهده داشت. افزون بر نوعی پیوند تبلیغاتی-فرهنگی و شعارهای ناسیونالیستی-آریایی آلمانی که به گوش مردم ایران بسیار خوش می‌آمد، بیزاری افکار عمومی از دسیسه‌های دورودراز دو قدرت روسیه و بریتانیا برای بسط نفوذ خویش در ایران سبب تقویت گرایش به آلمان می‌شد.

بدین قرار، جمعی از مردان سیاسی ایران ابتدا از تهران به کرمانشاه رفتند و در آنجا دولت در تبعید تشکیل دادند و، در پی پیشروی قوای روسیه و بریتانیا به سوی مرکز ایران، عازم عثمانی شدند تا با آن دولت قراردادی برای ایجاد یک 'کشور مستقل' ببندند.<sup>۶</sup> درباره نتایج این اقدام بعدها در ایران بحث زیادی نشد، به این سبب که اساساً نتیجه‌ای قابل ذکر در بر نداشت و اقدام آن افراد عملی بود از روی حسن‌نیت و در جهت پرهیز از دست‌روی دست‌گذاشتن و در انتظار حادثه نشستن. افزون بر این، نفس پول‌گرفتن از قدرت‌های خارجی در ایران چنان واکنش منفی شدیدی برمی‌انگیزد که احتمال برنده‌شدن در چنین بحثی بسیار کم است. به نظر می‌رسد همه وقایع‌نگاران میل داشته‌اند این واقعه را کم‌اهمیت‌تر از آنچه بود قلمداد کنند. در هر حال اگر در موازنه قدرت‌های جهانی کار بدان غایت می‌رسید که دو قدرت روسیه و بریتانیا بتوانند ایران را بین خود تقسیم کنند، ایجاد کشوری کوچک‌تر به نام ایران در گوشه‌ای از باقیمانده خاک آن بستگی به عوامل بسیاری داشت که شاید تنها یکی از آنها اشتیاق گروهی افراد داوطلب برای کشورسازی و ریاست بر کشور مصنوع خویش بود، آن‌هم چنانچه آلمان شکست نخورده بود و روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ایران را رها نکرده و از میدان جنگ کنار نرفته بود.<sup>۷</sup>

۶. از آن جمله بودند: نظام‌السلطنه مافی، رئیس دولت موقت و وزیر جنگ؛ سیدحسن مدرس، وزیر دادگستری؛ امان‌الله اردلان، وزیر تجارت؛ محمدعلی فرزین، وزیر دارایی؛ حسین سمعی ادیب‌السلطنه، وزیر کشور؛ مافی پسر نظام‌السلطنه، کفیل وزارت خارجه؛ قاسم صوراسرافیل، وزیر پست و تلگراف؛ ارباب کیخسرو و سید یعقوب انوار.

۷. عارف قزوینی، پس از پایان جنگ و بازگشت مهاجران سیاسی، با نیش و کنایه همیشگی‌اش در غزلی با عنوان «کوی میکده» سرود: "بگو که پنهان گردند قاطعان طریق / از آن‌که قافله دزد رفته باز آمد" (کلیات دیوان عارف، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۵۸) شمار "آن جمعیت و تشکیلات بزرگ ملی" را "متجاوز از ده هزار نفر" ذکر کرده‌اند. (همان، ص ۲۲۳) از موارد نادری که بعدها بر سر این مهاجرت علناً بگویم در گرفت یکی در ماجرای استیضاح مستوفی‌الممالک در خرداد ۱۳۰۲ بود (نگاه کنید به ص ۱۲۱) که مدرس گفت: "در زمان جنگ عمومی که همان مهاجرت هم در کابینه آقا [لقبی که مردم برای حسن ←

یکی از کسانی که به مهاجران پیوست میرزاده عشقی بود که در آن هنگام حدود بیست و یک سال داشت. در مقدمه «چکامه جنگ»، که عنوان دیگر آن «شکایت از مهاجرین و پیشامدهای ایام مهاجرت» است، می‌نویسد: «وقتی بود که انگلیسی‌ها بغداد را گرفته و مهاجرین تا قصر شیرین عقب نشستند، روس‌ها تا کرند به عقب ما آمده و، از طرفی، نیروی انگلیس هم تا نزدیک خانقین رسیده بودند. آقای مدرس رأی دادند که همه مهاجرین به ایران مهاجرت نمایند، یعنی تسلیم روس‌ها بشوند، فقط خود ایشان با چند نفر از قبیل سید یعقوب و نظام السلطنه و غیره به عثمانی بروند. در ضمن شنیده می‌شد که مدرس و کمپانی خیال دارند به استانبول رفته با عثمانی معاهده ببندند که آذربایجان از ایران مجزا شده به تصرف عثمانی‌ها درآید، چون که اهالی آن ایالت ترکی حرف می‌زنند.»<sup>۸</sup>

→ مستوفی به کار می‌بردند [فراهم آمد و بنده هم یکی از مهاجرین بودم، آن هم صلاح مملکت بود، معذک مقرر هم آقا نبود. تا به حال هم مقررشان نمی‌دانم. اینها قصور است. «مستوفی الممالک در پاسخ به اظهارات مدرس گفت:» در این مسئله هم بنده پیش وجدان خودم خود را مقرر نمی‌دانم و قصور هم به عقیده خودم نکرده‌ام و تصور می‌کنم آنچه بنده کرده‌ام عین خیر و صلاح مملکت بوده و حاضر هم هستم یک کمیسیون در مجلس تشکیل شود و مطالب راجع به ایام مهاجرت را چون حرف‌هایی در آن است که صلاح نمی‌دانم علنی بگویم در آن کمیسیون بگویم تا معلوم شود آنچه که بنده کرده‌ام قصور نبوده است.» (روزنامه رسمی کشور، مذاکرات مجلس چهارم) مدرس در مجلس ششم، در سال ۱۳۰۵، حرف دیگری زد: «در این ده سال اخیر بعد از جنگ بین‌المللی وقایع مهمه در ایران اتفاق افتاده؛ یکی مهاجرت بود که در آن دو دسته بودند: بعضی اشخاص عقیده داشتند به مهاجرت، بعضی هم نداشتند... من تقریباً از اشخاصی بودم که زود [از مهاجرت به تهران] برگشتم... معتقدم که این مسائل بالاخره یک روزی باید... در اینجا حل شود که ما هم بی‌خود برنخیزیم ببینیم یک روزنامه کار نداشته مسئله مهاجرت را پیش کشیده... در [بحث بر سر موضوع] مهاجرت، آقای رئیس‌الوزرا [مستوفی الممالک] بودند... که با آقای سلیمان میرزا و عده‌ای دیگر و یک مشت از آقایان عقیده داشتند که این مهاجرت به صرفه و صلاح مملکت است. یک مشت دیگر معتقد بودند که به ضرر مملکت است. مسائل سیاسی مسئله نظری است و در هر صورت دو دسته شدند. من از آن دسته بودم که عقیده‌ام بر این بود که خیر، صلاح مملکت است. به مهاجرت رفتم و هرگز هم تنقید نکردیم از کسانی که مهاجرت را صلاح مملکت نمی‌دانستند. غیبت هم نکردیم. خود صاحب عقیده بودم رفتم. پول هم از آلمان‌ها گرفتیم و خرج کردیم. (یکی از نمایندگان: خیانت کردید) خیانت نکردیم.

رئیس (زنگ می‌زند): آقای عدل، به شما اخطار می‌کنم. استعمال این کلمه از وظایف محکمه است (نمایندگان: صحیح است).

مدرس: خیانت نکردیم، رفقیم و پول هم گرفتیم و خرج هم کردیم. خسارت‌هایی هم وارد شد. الان هم که خدمت آقایان هستم عقیده‌ام این است که این کار یک فواید سیاسی داشت... مسئله مهاجرت یک مسئله‌ای بود که بعضی عقیده داشتند مضر است و پاره‌ای معتقد بودند مفید است. هنوز یک محکمه تشکیل نداده‌اند که مرا و آقای مستوفی را که با من همعقیده بودند یک طرف نشانده و سپهسالار و فرمانفرما را هم که مخالف بودند یک طرف نشانده، محاکمه کند و ببیند کدام‌ذی‌حق بوده‌اند...» (مذاکرات مجلس، در مکی، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار، ص ۱۷۳-۱۷۷)

۸. کلیات مصور عشقی، ص ۳۵۴. عشقی احتمالاً موضوع را درست نفهمیده است یا به سبب آزرده‌گی شدیدش از مدرس آن را تحریف می‌کند. جنگ قدرت‌های بزرگ بر سر اراضی و منابع بود و بعید می‌نماید وقتی شمال ←

مطلع چکامه ۱۱۲بیتی او چنین است:

نوع بشر، سلاله قابیل، جابری

آموخت از نیایش به‌جای برادری

جنگ است جنگ، خاک اروپا نهفته است

در زیر یک صحیفه پولاد اخگری

در پای آهن است نه عنوان رسم جنگ

باران آتش است نه آیین عسکری

و موقعیت ایران در این هنگامه:

ایران در این میانه، نه اندر صف جدل

فی مانده زمین مجادله بی‌هیره و بری

یک دسته‌ای ز نخبه ایرانیان شدند

در فکر استفاده از اوضاع حاضری

امید ما به یاری آلمان و وی نداشت

جز بذل زر طریق دگر بهر یآوری

گستیم ما مهاجر و بدبخت و دریه‌در

گردون به ما نمود نهایت ستمگری

و طعنه‌ای نه‌چندان ملایم به تهور نظام‌السلطنه مافی که، گرچه یل شکست‌ناپذیر دوران است، صلاح کار خویش را در کوتاه‌آمدن می‌بیند و «تیغ حیدری»<sup>۹</sup> را غلاف می‌کند:

هرچند کافی است پی رفع این دو تیغ

تنها نظام‌السلطنه با تیغ حیدری

لیک او هم آرمود که دشمن هزارتر

از ما فزون‌تر است اگر نیک بشمیری

→ ایران را روسیه در اشغال داشت، افرادی که کاره‌ای نبودند و با پول توجیبی آلمانی‌ها گذران می‌کردند نتوانند آن نواحی را با دولت فروپاشیده عثمانی، که متصرفات دیرین خویش را به انگلیسی‌ها می‌باخت، معامله کنند. یک راوی مطلع از جریان امور می‌نویسد: «هامر از اعضای سفارت آلمان که باقی مانده بود، در اواخر جنگ تلگرافی آورد و با حال افسرده به من ارائه کرد. خبری بود از برلن که ما به حکم اضطرار دست ترکیه را نسبت به آذربایجان باز گذاردیم.» (هدایت، مهدیقلی، خاطرات و خطرات، وزار، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، ص ۳۵۴)

۹. «در همان اوقات شمشیری از نجف اشرف برای نظام‌السلطنه آورده بودند.» (کلیات مصور عشقی، ص ۳۵۵)

نی آن‌که دل بباخت، ولیکن نظر نمود

چنگی به دل نمی‌زند اکنون دلاوری

خبر می‌رسد که تنها نظام‌السلطنه اجازه دارد "با چند تن ز هیئت ملی و کشوری" وارد ترکیه شود، و آه از نهاد عشقی برمی‌آید و می‌پرسد حکم کیست که اینها به جای امن بروند و ما به جای پرمخافت برگردیم؟

این حکم زور زاده شُورِ مدرس است

آن به که بیش از این ننماید مشاوری

اطراف وی گرفته گروهی برای دخل

چونان که در پرستش گوساله سامری

صندوق‌های لیره در جلو، دوش آستران

وندر عقب مهاجر و انصار چَرچری<sup>۱۰</sup>

و همه آنها را متهم می‌کند که به طمع پول دولت آلمان و چسبیدن به جایی نان‌وآب‌دار دست به این مهاجرت نمایشی زده‌اند، وگرنه نه اهل رزمند، نه آیین جنگ می‌دانند، و نه درد دین و وطن دارند:

درویش‌وار رو به بیابان نهاده‌اند

قومی برای کسب مقام و توانگری

و چنان خشمگین می‌شود که کل آحاد خلق را متقلب می‌نامد و نفرین می‌کند:

ای آسمان ببار در این مملکت بلای

این قوم را زوال ده ای چرخ چنبری

گرچه بعضی کسان هم خیلی بد نیستند:

ایمن هم نگفته می‌نگذارم که بین ما

باشد بسی کسان هم از این عیب‌ها بری

زین‌ها چو بگذری همه آنان نموده‌اند

بهر زر این مهاجرت و این مسافری

۱۰. از مصدر چریدن: مالی پیدا کردن و با آن به عیش و خوشی گذراندن.

و هجو سید یعقوب انوار، وکیل مجلس از فارس:

یعقوب نام سید رسوای بدسگال

آن‌کس که من ندیده‌ام آدم به این خری

یک مشت لیره دارد و بر کف گرفته است

با آن قیافه و پز منحوس و شندری

و انتقاد از خود برای خوشدلی و زودباوری:

ابله منم که صرف پی لیلی وطن

رو کرده‌ام به دشت چو مجنون عامری

هرآنچه می‌رسد به من از زودباوری است

بس رنج‌ها کشیدم از این زودباوری

پس از اظهار دل‌تنگی از تزویر سیاستمداران و غدر هم‌میهنان نابکار، و ابراز اعتماد به جاودانه‌بودن ایران در کشاکش حوادث تاریخ، در پایان قصیده فراموش نمی‌کند که هنر خویشتن را بستاید:

من تازه‌شاعرم، سخن این‌سان سروده‌ام

وای از که کهنه‌کار شوم در سخنوری

عشقی تو خویش همسر دیگر کسان مکن

نی دیگران کنند همی با تو همسری

این قصیده یکی از شعرهای روشنگر عشقی از جنبهٔ جهان‌بینی سیاسی، میهن‌دوستی عاطفی و تعلق او از جمع و کار جمعی است و می‌توان آن را پیش‌درآمد بسیاری از نوشته‌ها و سروده‌های بعدی‌اش دانست. این سفر تأثیری خوشایند روی او نگذاشت و انگیزه‌های فردی اشخاص ("صندوق‌های لیره") و جنبه‌های منفی رفتارهای گروهی ("کسب مقام و توانگری") در چشمش عمده شد. غلبهٔ احساسات و هیجان آنی، زبان برآ، میل به کارهای متهورانه و استقبال از ماجرا، و انتظارهای زیاد از دیگران را هم می‌توان در توصیف‌های او دید. از احساس قهرمان‌بودن لذت می‌برد اما ابتدا برای خودش روشن نمی‌کند دعوا بر سر چیست. احساس بی‌پناهی می‌کند و دنبال "سنگر" می‌گردد اما نمی‌تواند بگوید